

تعامل باستان‌شناسی و سیاست در ایران: نگاهی به مکاتب نظری و ملی‌گرایی در باستان‌شناسی ایران در سده بیستم

بهرام آجورلو

کارشناس ارشد باستان‌شناسی

عضو هیئت علمی گروه تاریخ هنر پژوهشکده نظر: مرکز تحقیقات هنر، معماری و شهرسازی

مقدمه

از هنگامی که هیئت‌های اروپایی، کاوش‌های باستان‌شناختی را در ایران آغاز کرده‌اند، بیش از یک سده و نیم می‌گذرد؛ اما چنانچه تأسیس گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران و گشایش موزه ایران باستان را سرآغاز آشنایی ایرانیان با دانش باستان‌شناسی بپنداریم، آنگاه شناخت ایرانیان از باستان‌شناسی کمتر از یک سده خواهد بود؛ هرچند، جامعه ایرانی هنوز هم چندان که باید دانش باستان‌شناسی را نشناخته است. حقیقت این است که باستان‌شناسی ایران دانشی برخاسته از پرسش ایرانیان درباره گذشته خویش نبود و شرق‌شناسان اروپایی بودند که نخستین گام‌ها را در باستان‌شناسی ایران برداشتند (ر.ک: ملوان ۱۳۵۱).

باستان‌شناسی دانشی است پویا که در یک سده گذشته تحولات نظری و تکنیکی و روش‌شناختی شتابانی را سپری کرده است (ر.ک: دارک ۱۳۷۹؛ Trigger 1989). با وجود این،



باستان‌شناسی در ایران از این فرایند تغییر و تحول به دور مانده است و رکود و ایستایی در قلمروهای نظری، شیوه تحلیل و تفسیر یافته‌های باستان‌شناختی و نیز چگونگی کاربرد آنها برای تولید دانش، ویژگی بارز باستان‌شناسی ایرانی است. جستجو در تاریخ کوتاه باستان‌شناسی ایران و کند و کاوی در ادبیات آن، نشان می‌دهد که بخشی از این رکود و سکون، ریشه در پیوند باستان‌شناسی ایران با نگرش‌های سیاسی حاکم بر جامعه دارد.

باستان‌شناسی از سرآغاز برای سیاستمداران کاربرد سیاسی داشته است. سیاستمداران باستان‌شناسی را برای تخریب یا خلق تاریخ و هویت‌های کاذب ملی و قومی به کار گرفته‌اند و یا اینکه تلاش کرده‌اند به یاری باستان‌شناسی و با بسترسازی‌های فرهنگی، پدیده‌های اجتماعی-سیاسی جامعه را کنترل و هدایت کنند. باستان‌شناسی را در پشت پدیده‌های سیاسی ناسیونالیسم، قوم‌مداری، تجزیه‌طلبی، انترناسیونالیسم و یا فدرالیسم می‌توان مشاهده کرد؛ همچنین باستان‌شناسان در تلاشند تا مدارک تاریخی مورد نیاز سیاستمداران را برای اثبات حقانیت ایده‌های سیاسی ایشان فراهم کنند. باستان‌شناسی و سیاست در تعامل با یکدیگرند. باستان‌شناسی بر سیاست و جامعه تأثیرگذار است؛ این تأثیر را می‌توان در ناسیونالیسم، قوم‌مداری، فرهنگ‌پذیری، تخریب هویت ملی و یا اینکه خلق هویت‌های کاذب ملی مطالعه کرد. سیاستمداران به باستان‌شناسی علاقه‌مند هستند؛ زیرا که تأثیر آن را بر جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ به‌خوبی دریافته‌اند.

رابطه متقابل و تعامل باستان‌شناسی و سیاست تا بدانجا گسترده است که شماری از باستان‌شناسان مارکسیست چون مایکل شنکس و کریستوفر تیلی (see. Shanks & Tilley 1987a, 1987b) و نیز تریگر (Trigger 1984, 1999) چنین استدلال می‌کنند که باستان‌شناسی صرفاً اهداف سیاسی دارد.

مفهوم گذشته و اینکه گذشته از آن کیست و چگونه باید تفسیر شود، همواره بر باستان‌شناسی سایه افکنده است و نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان، باستان‌شناسی و سیاست با هم تعامل دارند. آنسان که بان و رنفریو (Bahn & Renfrew 2000: 533-537) نوشته‌اند، مفهوم گذشته با نگرش و چگونگی درک ما از گذشته ارتباط مستقیم دارد. هر اثر باستانی یادآور



خاطره‌ای تاریخی و فرهنگی است که با گرایش‌ها و نگرش‌های ما به گذشته پیوندی تنگاتنگ دارد. ناسیونالیسم همواره کوشیده است که سمبل‌های خویش را از گذشته بگیرد.

پدیده سیاسی ناسیونالیسم و هویت ملی در باستان‌شناسی، در یک دهه گذشته، همگام با تحولات شتابان سیاسی، توجه باستان‌شناسان پژوهشگر را به خود معطوف کرده است (see. McCann 1990; Dietler 1994; Graves-Brown et al. 1996; Hamilakis 1996; Pluciennick 1999; Arnold 1998). در دو قرن که گذشت، شکل‌گیری ناسیونالیسم و ظهور دولت‌های ملی با رشد و توسعه باستان‌شناسی همزمان شد؛ در نتیجه سیاستمداران، باستان‌شناسی را به خدمت گرفتند و تعامل باستان‌شناسی و ناسیونالیسم شکل گرفت. ناسیونالیسم، باستان‌شناسی را در راستای اهداف خود تشویق کرده و به کار گرفته است. شماری از پژوهشگران نقش باستان‌شناسی در رشد ناسیونالیسم و روابط میان این دو را بررسی و مطالعه کرده‌اند (see. Trigger 1989, 1999; Patterson 1995; Kohl & Fawcett 1995; Atkinson et al. 1996; Diaz-Andreu & Champion 1996).

باستان‌شناسان نه تنها شهروندان دولت‌های ملی‌اند بلکه ابزار سیاسی نیز هستند. باستان‌شناسی و سیاست بی‌هیچ تردیدی پدیده‌هایی درهم تافته‌اند (Kohl 1998: 223-240). انسان که آندرسون خاطر نشان کرده است از دیدگاه تاریخ، باستان‌شناسان برای یاری ناسیونالیسم، بسیاری از برنامه‌های ناسیونالیستی را تدوین و هدایت کرده‌اند با این هدف که تاریخ براساس بقایای مادی گذشته، در چهارچوب یک انسجام ملی به نمایش گذاشته شود (Anderson 1991: 163-185).

در ابتدا لازم است پیش از گسترش بحث به مفاهیم باستان‌شناسی ملی (National Archaeology) و باستان‌شناسی ملی‌گرا (Nationalist Archaeology) بپردازیم. باستان‌شناسی ملی به معنی و مفهوم وجود باستان‌شناسان و مؤسسات ملی باستان‌شناسی و انحصار باستان‌شناسی برای دولت ملی است؛ یعنی اتباع دولت ملی‌اند که کنترل و نظارت بر باستان‌شناسی کشور را در راستای اهداف ملی در دست دارند؛ حال آنکه باستان‌شناسی ملی‌گرا به معنی و مفهوم خدمت باستان‌شناسی در راستای اهداف ناسیونالیستی و سیطره الگوواره (Paradigm) ناسیونالیسم بر تحقیقات باستان‌شناسی است. باستان‌شناسان ملی‌گرا می‌کوشند تا براساس پژوهش‌های

باستان‌شناختی، دیدگاه‌های سیاسی خاصی را توجیه و تبیین کنند (Kohl 1998). چنین پدیده مشابهی را در تاریخ آلمان نازی می‌توان مشاهده کرد و مثال آورد که در آن نازیسم از باستان‌شناسی برای ترویج و تبلیغ مشروعیت تاریخی-اجتماعی آراء و نظریات خود بهره می‌برد (Arnold 1999). ناسیونالیسم هنوز هم الگوواره‌ای است بسیار قوی که در چهارچوب آن تلاش می‌شود تا گذشته را درک کنند (see. Kohl 1993; Kristiansen 1993; Hamilakis & Yalouri 1996).

از نظر نگارنده، بررسی ادبیات باستان‌شناسی ایران در پنجاه سال اخیر نشان می‌دهد که باستان‌شناسی ایران هم، چون بسیاری دیگر از کشورها، یک باستان‌شناسی ملی‌گرا و در تعامل پیوسته با ناسیونالیسم بوده و سیطره مکاتب انتشارگرایی فرهنگی و تاریخ فرهنگی در آن مشهود است. همین یکی از دلایل اصلی رکود و ایستایی نظری آن است. سیطره مکاتب انتشارگرایی فرهنگی، تاریخ فرهنگی و ناسیونالیسم بر باستان‌شناسی ایران، ثمره، نتیجه و رهاورد نیم قرن استیلای مطلق باستان‌شناسان خارجی بر باستان‌شناسی ایران است؛ که از شکل‌گیری باستان‌شناسی ملی در ایران ممانعت کرد. در این نوشتار مقوله‌های ملی‌گرایی و مکاتب تاریخ فرهنگی و انتشارگرایی فرهنگی (Nationalism & Cultural diffusionism) در باستان‌شناسی ایران بررسی می‌شود.

نیم قرن استیلای غرب

کاوش ویلیام کنت لفتوس (W. K. Loftus) در شوش، به سال ۱۸۵۰م، گشایش باستان‌شناسی در ایران بود و از آن پس کاوش‌های شوش تا به امروز ادامه داشته است (عبدی ۱۳۷۳). اما این کاوش به معنی ورود دانش باستان‌شناسی به جامعه ایرانی نبود. در ۱۸۸۴م هیئت باستان‌شناسی فرانسه به محوطه باستانی شوش قدم گذاشت (موسوی ۱۳۸۱) و این سرآغاز استیلای غرب بر باستان‌شناسی ایران بود. با تصویب دو عهدنامه انحصار کاوش‌های شوش (۱۸۹۵م) و عهدنامه قطعی نسبت به امتیاز عتیقه ایران (۱۹۰۰م) دولت وقت ایران امتیاز انحصاری باستان‌شناسی ایران را به فرانسه واگذار کرد (ر.ک: عبدی ۱۳۷۳؛ نگهبان ۱۳۷۶: ۴۱-۴۰؛ موسوی ۱۳۸۱) و فرانسویان



تا چندین دهه از شکل‌گیری باستان‌شناسی ملی در ایران ممانعت کردند. بنابراین جای شگفتی نیست که چرا نخستین تاریخ‌نگاران ایران، شرق‌شناسان غربی‌اند؛ و این روندی است که تا به امروز هم با قدرت ادامه داشته است.

انقلاب مشروطیت، موجی از آگاهی ملی و سیاسی را در جامعه ایران برانگیخت؛ به‌گونه‌ای که تأثیر آن بر فرهنگ و هنر نیز مشهود بود. در سال ۱۲۸۹ش صنیع‌الملک، وزیر فرهنگ وقت، اداره عتیقات را تأسیس کرد و ایرج میرزا اجلال‌الملک را به ریاست آن گماشت. در ۱۲۹۵ش اولین گام برای تأسیس موزه ایران باستان با تأسیس موزه عتیقات وزارت فرهنگ در عمارت مسعودیه برداشته شد (موسوی ۱۳۸۱). هرچند که آگاهی ملی و سیاسی ایرانیان، می‌توانست راهگشای پیدایش باستان‌شناسی ملی در ایران باشد، اما فقدان نیروی کارشناس و متخصص در عمل عرصه را برای باستان‌شناسان غربی فراهم کرد و سررشته امور را به ایشان سپرد؛ به‌گونه‌ای که با تأسیس انجمن آثار ملی ایران در سال ۱۳۰۲ش، ارنست امیل هرتسفلد^۱ آلمانی (۱۹۴۸-۱۸۷۹م) به عضویت انجمن درآمد و بر آن تأثیر زیادی گذاشت (ر.ک: موسوی ۱۳۸۱). به‌نظر می‌رسد هرتسفلد آلمانی از همان آغاز، انجمن آثار ملی ایران را برای لغو دو عهدنامه ۱۸۹۵ و ۱۹۰۰ تشویق و تهییج می‌کرده است؛ به‌طوری‌که سفیر فرانسه در تهران در نامه‌ای به وزیر امور خارجه فرانسه، از فعالیت‌های هرتسفلد اظهار ناخوشنودی می‌کند (موسوی ۱۳۸۱). با این وجود، از نظر نگارنده فعالیت‌های هماهنگ هرتسفلد و انجمن آثار ملی ایران جهت باستان‌شناسی ملی نبوده بلکه تلاش برای باز کردن میدان برای مؤسسه باستان‌شناسی آلمان بوده است.^۲ در سال ۱۳۰۶ش هرتسفلد به‌عنوان کارشناس و مشاور باستان‌شناسی به استخدام وزارت فرهنگ ایران درمی‌آید (موسوی ۱۳۸۱).

مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۶ش به قرارداد ۱۹۰۰م ایران-فرانسه خاتمه داد و تصویب کرد که اداره‌ای به‌نام اداره عتیقات آغاز به کار کند؛ هرچند تشکیل اداره عتیقات سرآغاز استقلال باستان‌شناسی ایران می‌نمود اما به‌دلیل فقدان نیروی متخصص لازم و کافی و با استخدام آندره گدار^۳ فرانسوی در سال ۱۳۰۸ش بازهم انحصار پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران در دست فرانسویان باقی ماند (ر.ک: نگهبان ۱۳۷۶). چگونگی ماجرای لغو انحصار فرانسه در باستان‌شناسی



ایران هنوز جای پرسش دارد؛ نگهبان آن را نتیجه تلاش‌های سرلشگر فرج‌الله آق‌اولی می‌داند و موسوی بر نقش هرتسفلد تأکید می‌کند^۴ (نگهبان ۱۳۷۶؛ موسوی ۱۳۸۱). از اسناد دولت ایران چنین برمی‌آید که فرانسه لغو امتیاز را مشروط به ریاست یک فرانسوی بر اداره عتیقات ایران کرده بود (موسوی ۱۳۸۱). در هر حال، انحصار فرانسه بر باستان‌شناسی ایران با انتصاب آندره گدار ادامه یافت و شوش تا انقلاب اسلامی، همچنان تیول فرانسویان باقی ماند؛ در این میان هرتسفلد نیز به سهم خود در تخت جمشید و پاسارگاد رسید. کوتاه سخن آنکه، سال ۱۳۰۶ را نمی‌توان سرآغاز باستان‌شناسی ملی در ایران دانست.

آندره گدار، آشکارا از رشد باستان‌شناسی ملی در ایران جلوگیری کرد و در عمل عرصه را برای فعالیت‌های گسترده و بی‌نظارت فرانسویان در خوزستان و دیگر بخش‌های ایران باز گذاشت (ر.ک: نگهبان ۱۳۷۶: ۵۸). با انتصاب گدار، فعالیت‌های ارنست هرتسفلد نیز عملاً تحت نظارت فرانسویان قرار گرفت. هرتسفلد به تلاش‌های خویش ادامه داد تا از نفوذ آندره گدار بکاهد؛ در همین راستا وی تلاش کرد تا تخت جمشید را کاوش کند. در ظاهر، کاوش تخت جمشید می‌توانست صولت فرانسویان را در شوش درهم شکند، اما کاوش تخت جمشید در عمل به‌عنوان نمادی از نوستالژی پارسی و ناسیونالیسم نوظهور روشنفکری ایران عصر رضاخان مورد توجه و تأکید بود. ذکاءالملک فروغی و انجمن آثار ملی ایران محرک و مبداء کاوش تخت جمشید بودند. فراموش نکنیم که هرتسفلد چونان عضو افتخاری انجمن، در سال ۱۳۰۹ کاوش تخت جمشید را آغاز کرد؛ به‌نظر می‌رسد که وی توانسته بود رضاخان را نیز تحت‌تأثیر قرار دهد. هرتسفلد از جو ملی‌گرای حاکم بر دولت جدید ایران به‌خوبی استفاده می‌کرد و هنگامی که در ۱۳۱۱ش رضاخان از کاوش‌های هرتسفلد بازدید نمود، از وی صمیمانه قدردانی شد (ر.ک: موسوی ۱۳۸۱).

کاوش‌های تخت جمشید نیز همانند شوش نشانه استیلای مطلق غرب بر باستان‌شناسی ایران بود. علی موسوی (۱۳۸۱) تأکید می‌کند که عملیات صحرایی هرتسفلد در محوطه تخت جمشید در ابتدا تحت عنوان پروژه حفاظت و مرمت آغاز شد اما معلوم نشد که چگونه کارهای مرمتی به یک کاوش گسترده و مستقل در مقیاسی بسیار بزرگ تبدیل شد. هرتسفلد در سال



۱۳۰۸ش از وزارت فرهنگ ایران صرفاً درخواست حفاظت و مرمت را کرده بود.^۵ هرتسفلد به هنگام بازدید ولیعهد سوئد، گوستاو آدولف ششم، از کاوش‌های تخت جمشید، دو قطعه از حجاری‌های تخت جمشید را به وی اهدا می‌کند بی‌آنکه دولت ایران واکنشی از خود نشان دهد (موسوی ۱۳۸۱).

توافقات پشت پرده گدار و مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو به خدمت هرتسفلد در ایران پایان داد و اریش اشمیت^۶ اداره کاوش‌های تخت جمشید را به‌دست گرفت (موسوی ۱۳۸۱). اشمیت و همکارش فریدریش کرفتر بدون هرگونه مسئولیت و پاسخگویی، حجم قابل توجهی از دیوارهای خشتی سالم و استوار تخت جمشید را فروریختند و برچیدند؛ بی‌آنکه از ایشان بازخواست شود.^۷ فعالیت‌های اشمیت و کرفتر به کشف الواح زرین و سیمین داریوش اول هخامنشی انجامید که گزارشی نه چندان دقیق از کشف آنها را اشمیت و مصطفوی روایت کرده‌اند. جالب توجه اینکه نه تنها گزارش اشمیت و مصطفوی هیچ‌گونه همخوانی ندارد بلکه کشف الواح به هنگام تعطیلی کارگاه کاوش و در غیاب ریاست هیئت کاوش انجام شده که خود نشانه‌ای از فعالیت آزاد و بی‌نظارت بیگانگان در عرصه میراث فرهنگی ایران است.^۸ واقعیت این است که وزارت فرهنگ وقت به جنبه‌های تبلیغات ناسیونالیستی ماجرا بیشتر اهمیت می‌داد تا بررسی حقایق پشت پرده!!^۹

هرچند که پس از آندره گدار، مدیریت باستان‌شناسی به ایرانیان واگذار شد اما هیئت فرانسوی رمن گیرشمن در خوزستان چندان نفوذ داشت که از انجام وظیفه ناظران و بازرسان ایرانی ممانعت می‌کرد. در آغاز دهه ۱۳۴۰ش وزیر وقت فرهنگ و هنر تصمیم گرفته بود که یک باستان‌شناس انگلیسی به نام هامیلتون را به ریاست اداره کل باستان‌شناسی بگمارد! (نگهبان، ۱۳۷۶: ۲۷۰-۲۶۶). استیلای باستان‌شناسان غربی بر باستان‌شناسی ایران تا کاوش‌های مارلیک گیلان و هفت تپه خوزستان ادامه یافت.



باستان‌شناسی ملی‌گرا در ایران

با تشکیل اداره کل باستان‌شناسی در وزارت فرهنگ و هنر، در سال ۱۳۱۶ش، و نیز تأسیس گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، اولین گام‌ها برای ورود متخصصان ایرانی به عرصه‌های پژوهشی و مدیریتی باستان‌شناسی ایران برداشته شد (ر.ک: نگهبان، ۱۳۷۶). اما از همان آغاز راهبرد بنیادین باستان‌شناسی ملی ایران، باستان‌شناسی ملی‌گرا بود.

در ایران هرچند که پس از آندره گدار زمینه برای پیدایش باستان‌شناسی ملی فراهم گردید، اما هدف آن صرفاً آرمان‌های ملی‌گرایانه بوده و شماری از باستان‌شناسان ایرانی با اهداف و آمال ناسیونالیستی به پژوهش می‌پرداختند.^{۱۰} تأثیر سیاست‌های ملی‌گرایانه خاندان پهلوی بر باستان‌شناسی ایران چندان بود که در قانون حفظ آثار عتیقه ایران مصوب آبان ماه ۱۳۰۹ش مجلس شورای ملی، آثار هنری و اموال فرهنگی عهد قاجاریه از شمول فهرست آثار ملی ایران خارج گردید (نگهبان، ۱۳۷۶: ۵۹). حال آنکه از عهد قاجاریه، آثار هنری و معماری بسیار نفیس و ارزشمندی به‌جای مانده است.

سیاست ناسیونالیستی سلسله پهلوی، باستان‌شناسی را به خدمت گرفته بود و با آن تعامل داشت. محمدرضا پهلوی، ملی‌گرایی پارسی را تشویق و تبلیغ می‌کرد (M ytol 2001: 473-474). محمدرضا پهلوی سال ۱۳۵۰ش را سال کورش کبیر و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نامید و به سفارش و هزینه دربار پهلوی کتب و مقالات باستان‌شناختی چندی منتشر شد.^{۱۱} جشن‌های شاهنشاهی - با صرف مخارج هنگفت از خزانه مملکت - در محوطه‌های باستانی تخت جمشید و پاسارگاد برگزار شد و پهلوی دوم در اقدامی نمادین، در برابر آرامگاه کورش در پاسارگاد ایستاد و خود را جانشین وی خطاب کرد. در سال ۱۳۵۴ نیز تاریخ رسمی کشور به تاریخ شاهنشاهی تغییر یافت که مبداء آن سال به قدرت رسیدن کورش بود. محمدرضا شاه پهلوی در خیالات خویش تا آنجا پیش رفت که در کتاب *مأموریتی برای وطنم* (۱۳۵۳) ادعا کرد که پدر وی اولین آریایی‌نژاد و پارسی‌نژادی است که در تاریخ ایران پس از سقوط سلسله ساسانی در ۶۵۰م به قدرت رسیده است؛ وی پدرش را ناجی ایران نامید.^{۱۲}



تأثیر ناسیونالیسم بر باستان‌شناسی ایران چنان بود که شماری از باستان‌شناسان ایرانی بدون توجه به شکاف میان داده‌ها و تفسیر آن، نتایجی را منتشر کرده‌اند که توانایی اثبات باستان‌شناختی آن را تاکنون نداشته‌اند؛ برای مثال، یافته‌های باستان‌شناختی مارلیک به اقوام آریایی تبار آمارد منسوب شد که گویا در سده‌های پانزدهم تا دهم ق.م در گیلان حضور داشته‌اند (ر.ک: نگهبان ۱۳۵۶، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۶؛ ۱۳۷۶: ۴۵۳)؛ حال آنکه فرهنگ مارلیک نه تنها در شمار فرهنگ‌های آغاز تاریخی است بلکه کهن‌ترین منابع تاریخی، چون هرودت، از اقوام آمارد در عصر هخامنشی یاد می‌کند و یا اینکه ادعا شده است سرخپوستان قاره آمریکا هنر فلزکاری و زرگری را تحت‌تأثیر غیرمستقیم هنر فلزکاری سکاها آموخته‌اند که نشانه آن تشابه ظرافت و زیبایی و خلاقیت هنری به‌کار رفته در آثار طلایی مارلیک و سرخپوستان آمریکاست. (ر.ک: کامبخش فرد، ۱۳۷۴: الف). در این دوران ایده‌های پان‌آریانیستی^{۱۳} اساس و محور فرضیات و استنتاج‌های باستان‌شناختی را شکل می‌داد و پژوهشگران با استناد به حداقل داده‌های باستان‌شناختی یا گزینش معدودی از داده‌ها چون شکل مجسمه یا رنگ سفال، تلاش می‌کردند تا پدیده‌های کلان اجتماعی-تاریخی چون مهاجرت آریاییان را اثبات کنند؛ این شیوه استدلال مکتب تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسان ایرانی و ادبیات باستان‌شناختی این دوران بسیار تأثیر گذاشت (ر.ک: کامبخش فرد، ۱۳۷۰: ۷-۲). رسوبات چنان تفکر ملی‌گرایانه امروزه نیز مشهود است؛ به‌گونه‌ای که با حداقل داده‌های باستان‌شناختی، از وحدت قومی-فرهنگی-دینی در عصر آهن ۳ و دوره موسوم به ماد سخن می‌گویند (ر.ک: ملکزاده، ۱۳۷۶). نمایش تاریخ در چهارچوب یک انسجام ملی براساس بقایای مادی گذشته، از نشانه‌های باستان‌شناسی ملی‌گراست (Anderson 1991: 163-185). در این دوران، حضور الگوهای قوم‌گرا نیز در ادبیات باستان‌شناسی ایران قابل توجه است؛ برای مثال تلاش می‌شد تا اقوام لولوبی را اجداد مردمان امروزی لرستان معرفی کنند (ر.ک: گلزاری، ۱۳۵۶). دهه ۱۳۴۰ش را باید سرآغازی بر شکل‌گیری باستان‌شناسی ملی در ایران دانست؛ در آغاز دهه ۱۳۴۰ش عزت‌الله نگهبان تلاش کرد تا باستان‌شناسان ایرانی، مستقل از باستان‌شناسان غربی فعالیت کنند و مدیریت‌های باستان‌شناسی ایران در دست ایرانیان باقی بماند. نگهبان در ۱۳۴۰ش با کاوش مارلیک، عزم ایرانیان را برای خروج از سلطه بیگانگان به نمایش گذاشت و با فعال



کردن مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تلاش کرد تا یک مرکز آکادمیک باستان‌شناسی را در ایران شکل دهد. نگهبان و همکارانش نه تنها از بازگشت بیگانگان به پست‌های مدیریتی ممانعت کردند بلکه با پیش‌گیری از کاوش رمن گیرشمن در هفت تپه خوزستان، انحصار فرانسه را در خوزستان در هم شکستند (نگهبان ۱۳۷۶). از روایت‌های دکتر نگهبان برمی‌آید که تلاش برای کاوش در هفت تپه نه توسعه عیلام‌شناسی بلکه شکستن اقتدار گیرشمن بوده است؛ بنابراین تقدم ذهنیت ملی‌گرایانه بر ذهنیت آکادمیک آشکار است؛ هرچند که مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران به کاوش در هفت تپه پرداخت اما فرانسویان شوش را تا ۱۳۵۷ همچنان در اختیار خود نگهداشتند. آشکار است که در صورت وجود یک باستان‌شناسی ملی - آکادمیک، تدوین و پیشبرد همکاری‌های مشترک دانشگاهی به‌جای رقابت و انحصارشکنی، می‌توانست به توسعه باستان‌شناسی ایران بینجامد؛ اما تا سال ۱۳۵۷ رقابت و کشمکش ادامه یافت و دانشگاه تهران یا مرکز باستان‌شناسی ایران هرگز موفق نشدند به اقتدار فرانسویان در شوش پایان دهند.

نگهبان در تلاش بود تا جبهه دومی بر علیه غارت و تاراج میراث فرهنگی ایران بگشاید و افزون بر گیرشمن، با اشخاص صاحب نفوذی چون شهرام پهلوی و آرتور اپهام پوپ نیز درافتاد (نگهبان ۱۳۷۶؛ Muscarella 1999).^{۱۴} در ۱۳۵۱ش با تأسیس مرکز باستان‌شناسی ایران گامی دیگر برای باستان‌شناسی ملی ایران برداشته شد. با وجود تمامی این تلاش‌ها، منبع تغذیه فکری باستان‌شناسان ایرانی در دست بیگانگان باقی ماند و چیرگی جزم‌اندیشانه مکاتب تاریخ فرهنگی و انتشارگرایی فرهنگی به‌عنوان زیربنای باستان‌شناسی ناسیونالیست پهلوی، در سال‌هایی که باستان‌شناسی نوین (New Archaeology) و مکتب روندگرایی (Processualist) و باستان‌شناسی مارکسیست در مراکز باستان‌شناسی غرب در حال رشد و پویایی بود، باستان‌شناسی ایران را در رکود و ایستایی نگهداشت.^{۱۵}



مکاتب انتشارگرایی فرهنگی و تاریخ فرهنگی^{۱۶} در باستان‌شناسی ایران

مکاتب انتشارگرایی فرهنگی و تاریخ فرهنگی راهبردهای اصلی باستان‌شناسی ایران در سده بیستم هستند. در مکتب انتشارگرایی فرهنگی (Cultural diffusionism) خاستگاه همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها شمار اندکی از مراکز باستانی است (آجورلو، ۱۳۷۹). مکتب انتشارگرایی فرهنگی از آغاز مورد توجه نژادپرستان و نحله‌های فکری ملی‌گرا بود؛ برای مثال، در آلمان گوستاو کوسینا (G.Kossinna) براساس مکتب انتشارگرایی فرهنگی مدل خوشه‌های فرهنگی (Kultur Kreise) را بنیان نهاد که نقشی اساسی در دکتترین نازیسم داشت. کوسینا مبداء و خاستگاه تمدن‌های اروپایی را اراضی آلمانی‌نشین اروپای مرکزی و یک تمدن آریایی می‌پنداشت (Trigger 1989, 1999; Arnold 1999; Chapman 2000). ناگفته نماند که رشد و توسعه باستان‌شناسی مارکسیست در اتحاد جماهیر شوروی با ترویج و تبلیغ مدل خوشه‌های فرهنگی کوسینا در آلمان نازی همزمان بود. در مدل کوسینا مهاجرت یک قوم برتر متمدن، دلیل اصلی تحولات اجتماعی است. باستان‌شناسی مارکسیست شوروی در دهه ۱۹۳۰ با تمام توان به مبارزه علمی با مدل کوسینا پرداخت (Chapman 2000: 571).

باستان‌شناسی ایران هم از مکتب انتشارگرایی بسیار تأثیر پذیرفت. در دهه ۱۹۶۰م کایلر یانگ (Young 1965, 1967) تلاش کرد تا این فرضیه را به اثبات برساند که تحولات فرهنگی-اجتماعی ایران در عصر آهن، برآیند و پیامد مهاجرت اقوام ایرانی‌زبان است و تحولات فرهنگی این دوران بود که زمینه‌ساز ظهور امپراتوری هخامنشی شد. مطالعات عصر آهن ایران که بر محور شناخت اقوام آریایی شکل گرفته است دو ویژگی اصلی دارد: اول اینکه، چون دیگر عرصه‌های پژوهشی، مبداء و منشاء آن ملی نبوده و باستان‌شناسان ایرانی در نظریه‌پردازی آن نقش فعالی نداشته‌اند. دوم اینکه، بر سفال و تحولات فرم و نقش آن بیش از اندازه تأکید شده است؛ و سه دیگر اینکه، مطالعات عصر آهن ایران بر پایه ملی‌گرایی به پیش رفته است تا وحدت ملی-فرهنگی فلات ایران را در عصر آریایی‌ها اثبات کند (برای نمونه رک: ملکزاده ۱۳۷۶). باستان‌شناسی عصر آهن ایران تحت تأثیر این نظریه است که تغییر سفال، نشانه تغییر فرهنگ و تمدن و ظهور اقوام جدید است (Crawford 1963).

مطالعات یانگ در دهه ۱۹۸۰م، وی را به این نتیجه رسانید که اثبات فرضیه‌اش ناممکن می‌نماید و نمی‌توان براساس گونه‌ای خاص از سفال به تحلیل و تفسیر تحولات فرهنگی پرداخت؛ یانگ اعتراف کرد که تلاش برای انتساب پدیده سفال خاکستری به آریاییان را وی آغاز نکرده است (Young, 1985)؛ با این وجود، شماری از باستان‌شناسان ایرانی هستند که این نظریه را به شکلی قطعی و اثبات شده پذیرفته‌اند و در مطالعات خود به‌کار می‌برند (ر.ک: کامبخش‌فرد ۱۳۷۰، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶؛ خلعتبری، ۱۳۷۶؛ Majidzadeh, 2001: ۱۳۷۶).^{۱۷} در دهه گذشته جدیدترین پژوهش‌های باستان‌شناسی درباره عصر آهن ایران نظریات مبتنی بر انتشارگرایی فرهنگی را مورد تردید و انتقاد جدی قرار داده است و باور به یک پویایی فرهنگی براساس ظهور و گسترش سفال خاکستری- سیاه عصر آهن و مهاجرت اقوام آریایی را باطل می‌داند (ر.ک: طلایی ۱۳۷۴، ۱۳۷۶).

سکون نظری و دور تسلسل مبانی نظری باستان‌شناسی ایران صرفاً به مکتب انتشارگرایی فرهنگی محدود نمی‌شود. نگاهی گذرا به ادبیات باستان‌شناسی ایران نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از مطالعات باستان‌شناسان ایرانی به توصیف صرف یافته‌های باستان‌شناختی محدود شده و نتایج معینی را حاصل نمی‌کند (برای مثال ر.ک: نگهبان ۱۳۵۶؛ مجیدزاده، ۱۳۵۶).

مکتب تاریخ فرهنگی (Culture-History) ویژگی دیگر باستان‌شناسی ایران در سده بیستم است. توصیف صرف یافته‌ها، باور به انتشارگرایی فرهنگی محض و برون‌زایی تحولات اجتماعی را در مکتب تاریخ فرهنگی می‌توان یافت (Shaw & Jameson, 2002: 185-186). تأکید بر عوامل برون‌زای تحولات اجتماعی، چون مهاجرت آریاییان، در ادبیات باستان‌شناسی ایران در دهه‌های اخیر بسیار دیده می‌شود (برای مثال، ر.ک: کامبخش‌فرد، ۱۳۷۴ الف، ۱۳۷۴، ب، ۱۳۷۶). از این منظر، گونه‌شناسی سفال و مقدار آن می‌تواند زمینه‌ساز بازسازی تحولات اجتماعی- فرهنگی یک جامعه باستانی باشد یا اینکه نشانه‌ای است از روابط بسیار گسترده دو جامعه متفاوت از دو جغرافیای متفاوت؛ حتی پیدایش نقوش جدید بر روی سفال‌ها مدرک تهاجم اقوام جدید است (ر.ک: نگهبان، ۱۳۷۶: ۴۲۰، ۴۳۰-۴۱۶). در متون باستان‌شناختی این دوره می‌بینیم که روابط فرهنگی میان فرهنگ سامره در بین‌النهرین و سیلک I از راه زاگرس مرکزی، صرفاً براساس وجود



یک نوع سفال مشابه، سامره در سیلک I، حقیقتی است پذیرفته شده (همان: ۳۲۲) و یا اینکه می‌شود بر پایه کشف چند عدد مهر به روابط تجاری گیلان و بین‌النهرین حکم داد بی‌آنکه به منابع تاریخی توجهی شود (ر.ک: نگهبان، ۱۳۵۶). پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که خاستگاه و مبداء انتشار و گسترش فرهنگ‌های فلات ایران یک یا چند مرکز تمدن محدود و معدود نبوده است. برای مثال، جدیدترین مطالعات میدانی و قوم باستان‌شناسی به این نتیجه رسیده است که فرهنگ چشمه علی ری در شرق ایران گسترش نداشته و طرح چنین نظریه‌ای صرفاً براساس تشابه ظاهری سفال‌ها و تفسیرهای انتشارگرایانه بوده است (گاراژیان و پاپلی ۱۳۸۲). در نمونه‌ای دیگر، تنها بر پایه سفال‌های منقوش موسوم به سفال آلویی (Plum Ware) نظریه مهاجرت اقوام خالق فرهنگ سفال آلویی به دشت قزوین مطرح گشته است که تحولات عصر کالکولیتیک دشت قزوین را ایشان پدید آورده‌اند (ر.ک: مجیدزاده، ۱۳۵۶؛ Majidzadeh, 1976). پژوهش‌های اخیر، اعتبار این نظریه را با تردید و پرسش‌های انتقادی بسیار جدی مواجه نموده و بر عوامل درون‌زای تحولات اجتماعی تأکید کرده است (محمدی، ۱۳۸۲؛ Ajorloo et al, 2004). بررسی این نظریات، حضور نظریه فرودست (Low Level Theory) و استنتاج کل از جزء را آشکار می‌نماید^{۱۸} که ویژگی بارز و خصیصه مهم مکتب تاریخ فرهنگی است. نظریات فرودست براساس کمترین داده‌ها پایه‌ریزی شده و با پیدایش یا کشف جدیدترین داده‌ها به سرعت مردود و باطل می‌شوند (see. Trigger 1989).

نتیجه‌گیری

پژوهش در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران را شرق‌شناسان غربی آغاز کردند و باستان‌شناسی ایران رهاوردی است غربی. روش پژوهش زیبایی‌شناسانه و صرفاً توصیفی باستان‌شناسان متقدم فرانسوی و یا دیدگاه‌های تاریخ فرهنگی باستان‌شناسان آلمانی دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۲۰ را هنوز هم در باستان‌شناسی ایران می‌شود یافت.

باستان‌شناسی ایران در عصر حاکمیت خاندان پهلوی از همان آغاز محتوا و هدفی ملی‌گرایانه داشت. انجمن آثار ملی ایران با آرمانی ملی‌گرایانه تأسیس شد و بر پایه همین آرمان با

باستان‌شناسان غربی همکاری کرد. کاوش محوطه باستانی تخت جمشید نیز نه براساس پرسش‌های آکادمیک بلکه با اهداف ملی‌گرایانه و چونان نمادی از ملی‌گرایی پارسی آغاز شد؛ با این وجود و علی‌رغم تمامی شعارهای ملی‌گرایانه سلسله پهلوی، تا دهه ۱۳۴۰ باستان‌شناسی ایران در سیطره مستقیم و غیر مستقیم بیگانگان قرار داشت. بی‌تردید، عزت‌الله نگهبان گام‌های بلندی را در راه استقلال باستان‌شناسی ملی ایران برداشت اما الگوواره ناسیونالیسم همچنان موتور محرک باستان‌شناسان ایرانی باقی ماند. بررسی ادبیات باستان‌شناختی این دوران نشان می‌دهد که باستان‌شناسان ایرانی با طرح پرسش‌ها و فرضیات اجتماعی در موضوع تمدن‌های باستانی ایران بیگانه‌اند.

سیطره مکاتب انتشارگرایی فرهنگی و تاریخ فرهنگی بر باستان‌شناسی ایران ثمره و رسوبات نیم قرن استیلای مطلق باستان‌شناسی غرب و به‌ویژه آلمان و فرانسه است. ناسیونالیسم و پان ایرانیسم خاندان پهلوی مکاتب باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی و انتشارگرایی فرهنگی را در ایران ترویج داد و از حضور دیگر مکاتب باستان‌شناسی که می‌توانست مانع و یا منتقدی جدی در برابر اندیشه‌های باستان‌شناسی ملی‌گرا باشد، ممانعت کرد. در دهه ۱۹۶۰م باستان‌شناسی نوین در دانشگاه‌های آمریکا در حال توسعه بود اما با وجود روابط گسترده فرهنگی ایران و آمریکا، باستان‌شناسی نوین با راهبردهای انسان‌شناختی آن در مراکز علمی باستان‌شناسی ایران جایگاهی نیافت^{۱۹}؛ زیرا که باستان‌شناسی جدید و مکتب روندگرایی (Processualism) که با انتقاد شدید از باستان‌شناسی سنتی و مکاتب انتشارگرایی و تاریخ فرهنگی شکل گرفته بود، می‌توانست نتایج تحقیقات شماری از باستان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی را بی‌اعتبار و مخدوش کند و این برخلاف خواست سیاست پهلوی بود. در دوران پهلوی باستان‌شناسی مارکسیست نیز در ایران جایگاه و اعتباری نیافت.

نگارنده از نوشتار حاضر به سه نتیجه رسیده است:

- باستان‌شناسی ملی در ایران از دهه ۱۳۴۰ش و با محتوایی ملی‌گرایانه و در تعامل با ناسیونالیسم شکل گرفته است.



- ویژگی و صفت مشخصه باستان‌شناسی سستی در ایران، تحلیل و تفسیر یافته‌ها و داده‌های باستان‌شناختی براساس مکاتب انتشارگرایی فرهنگی و تاریخ فرهنگی است.

- فقدان مبانی نظری باستان‌شناسی نوین در جامعه باستان‌شناسی ایران و نیز عدم آشنایی ایشان با مکاتبی چون باستان‌شناسی روندگرا و مارکسیست، نتیجه تعامل سیاست حاکم بر جامعه و باستان‌شناسی بوده است.

در اینجا شایسته است از زحمات استاد ارجمند دکتر کمال‌الدین نیکنامی، استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران، که با رهنمودهای ارزنده خویش، نگارنده را درباره تعامل باستان‌شناسی و سیاست راهنمایی کردند و نیز از همکاری صمیمانه دکتر فیلیپ کوهل، استاد باستان‌شناسی ولسلی کالج آمریکا، و دکتر سوزان پولاک، استاد باستان‌شناسی دانشگاه نیویورک، در تهیه شماری از منابع علمی، صمیمانه تشکر و قدردانی شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Ernest E. Herzfeld.

۲. علی موسوی (۱۳۸۱) در مقاله خویش درباره هرتسفلد، وی را چونان پیشگام باستان‌شناسی ملی در ایران معرفی می‌کند.

3. Andre Godard.

۴. عزت‌الله نگهبان چنین روایت می‌کند که ممانعت نگهبان قلعه فرانسوی شوش از بازدید سرلشکر آق‌اولی، رضاخان و امرای ارتش را چنان به خشم آورد که مجلس را برای لغو امتیاز تحت فشار گذاشتند.

۵. وزیر دربار رضاخان در پاسخ به نامه اعتراض‌آمیز آرتور پوپ درباره کاوش‌های هرتسفلد، فعالیت‌های وی را نه یک کاوش بلکه مرمت بیان می‌کند. (موسوی ۱۳۸۱).

6. Erich Schmidt.

۷. درباره وسعت تخریب‌های اشمیت و کرفتر بنگرید به تصاویر کتاب تخت جمشید اثر اریش اشمیت.

۸. در این‌باره مقایسه کنید گزارش اشمیت و مصطفوی را: مصطفوی، سید محمد تقی، ۱۳۵۵، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱۱، ص ۷۷-۷۰.

۹. با توجه به سهل‌انگاری‌های وزارت فرهنگ وقت و آزادی عمل بی‌حد و حصر بیگانگان، آشکار نیست که چه میزان از میراث فرهنگی ایران در پوشش کاوش‌های به ظاهر علمی و باستان‌شناختی به تاراج رفته است. تحقیقات اسکار وایت ماسکارالا (Muscarella 1999) حکایت می‌کند که آرتور اپهام پوپ، که از نامداران تاریخ هنر ایران معرفی می‌شود، در اصل یک غارتگر و سوداگر میراث فرهنگی ایران بوده است.

۱۰. دکتر عزت‌الله نگهبان به صراحت اشاره و تأکید می‌کند که تحت‌تأثیر احساسات ملی و میهنی و با هدف روشن کردن گذشته پر افتخار ایران و تاریخ درخشان آن، دانش باستان‌شناسی را برگزیده است (نگهبان ۱۳۷۶: ۷۰-۶۹).

همچنین حضور اساتیدی چون مرحوم پورداوود و شادروان محمد مقدم که آرمان‌های ملی‌گرایانه داشتند در گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران در دهه ۱۳۴۰-۱۳۳۰ اش نکته‌ای است قابل توجه (رک. نگهبان ۱۳۷۶: ۷۳-۷۲). کاربرد باستان‌شناسی و میراث فرهنگی در راستای برانگیختن غرور و مفاخرات ملی هنوز هم مورد توجه است (رک. مصاحبه با دکتر مهدی حجت بنیان‌گذار سازمان میراث فرهنگی کشور، روزنامه عصر آزادی، سال هفتم، شماره ۳۸۰، ۱۳۸۲). علی موسوی (۱۳۸۱) محوطه باستانی پرسپولیس را چونان نمادی از میراث کهن و مایه افتخار ملی ایران می‌شمارد.

۱۱. در این باره می‌شود اشاره کرد به: شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۵۰، کوروش کبیر. دومین کتاب از سلسله انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز به مناسبت دو هزار و پانصدمین سال جشن‌های شاهنشاهی.

۱۲. حبیب لوی رضاخان را به کوروش کبیر و محمدرضا شاه را به داریوش کبیر تشبیه کرده است (رحمانی، ۱۳۸۱: ۱۶).

۱۳. پان آریانیسم بخش‌های مهمی از تمدن‌های فلات ایران را کنار می‌گذارد (شهبازی، ۱۳۸۱: ۴۸۲).

۱۴. ثمره تلخ و اسفناک کشمکش نگهبان و شهرام پهلوی، توقف کاوش‌های مارلیک و غارت آنجا به واسطه مساعدت‌های دکتر پرویز ناتل خانلری بود. (رک. نگهبان، ۱۳۷۶). شاهرخ احکامی در مصاحبه‌ای با دکتر نگهبان کوشیده است با حذف نقش خاندان پهلوی در تاراج مارلیک، داستانی جدید را روایت کند. (میراث ایران، سال ۸، شماره ۲۹، ۱۳۸۲).

۱۵. در دوران پهلوی، باستان‌شناسی مارکسیست نیز در ایران جایگاه و اعتباری نیافت. هر چند که باستان‌شناسی مارکسیست در بلوک شرق رنگ و صبغه سیاسی داشت تا علمی، اما در جهان غرب باستان‌شناسی مارکسیست به یک پویایی علمی دست یافته بود که پیش‌تاز آن گوردون چایلد است. در حقیقت باستان‌شناسی مارکسیست در غرب به‌صورت یک راهبرد علمی تظاهر یافت تا اینکه فعالیت سیاسی. برای مثال، کاربرد راهبردهای مارکسیستی در مطالعات باستان‌شناختی شهر سوخته بسیار موفق بوده است (رک. Tusi 1984). با وجود این، ایدئولوژی سلسله پهلوی به شدت با باستان‌شناسی مارکسیست مخالفت کرد و اجازه نداد که دکترین مارکسیسم در باستان‌شناسی ایران جایگاهی داشته باشد؛ دلایل آن هم سیاسی بود، زیرا که حاکمیت پهلوی خود را در جبهه مقدم نبرد با اتحاد جماهیر شوروی تصور می‌کرد.

۱۶. تاریخ فرهنگی ترجمه‌ای است که کامیار عبدی (۱۳۷۸) برای اصطلاح History-Culture آورده است اما براساس توضیحات Guy Hallsal در مقاله Archaeology & Historiography به‌نظر می‌رسد که باید در فارسی به فرهنگ-تاریخ ترجمه شود (رک. آجورلو، ۱۳۷۹: ۷۳).

۱۷. مجیدزاده، یوسف، سفال خاکستری پیش از تاریخی عصر آهن قدیم تپه ازبکی را به آریایی‌ها منسوب می‌کند. (Majidzadeh, 2001).

۱۸. نظریه فرودست را نگارنده برای اصطلاح Low Level Theory پیشنهاد می‌کند. این اصطلاح به نظریه حد پایین هم ترجمه می‌شود.

۱۹. درباره باستان‌شناسی جدید نگاه کنید به:

Binford, L & S. Biford (eds.), 1968, *New Perspective in Archaeology*, Chicago: Adline Publishing.



منابع

- آجورلو، بهرام، «انسان‌شناسی و دیرین انسان‌شناسی»، *باستان‌شناسی نظری*، به کوشش شهرام زارع، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- آریامهر، محمدرضا پهلوی، *ماموریت برای وطنم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- احکامی، شاهرخ، «گفتگویی با عزت‌الله نگهبان باستان‌شناس عاشق مارلیک»، *میراث ایران*، سال ۸، شماره ۲۹، ۱۳۸۲، ص ۵۹-۵۷.
- اشمیت، اریش، تخت جمشید، ترجمه عبدالله فریار و سید محمد تقی مصطفوی، تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین و امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- پاپلی یزدی، لیلا و عمران گاراژیان، «نقش سکونت‌گاه‌های دره‌های ارتفاعات خراسان در روابط ایران و آسیای مرکزی در دوره چشمه علی»، *مجموعه مقالات نخستین مجمع بین‌المللی پیوندهای فرهنگی کهن در ایران و غرب آسیا*، تهران، ۱۳۸۲.
- خلعتبری، محمدرضا، «کاوش در کلورز گیلان»، *یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش*، ۱۳۷۳، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶، ص ۸۹-۱۲۶.
- دارک، کن. ار.، *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمه کامیار عبدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
- رحمانی، شمس‌الدین، «تاریخ‌پردازی صهیونی»، *پژوهه صهیونیست*، جلد ۲، تهران، مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱، ص ۹۴-۱۳.
- شهبازی، عبدالله، «بنیان‌های تاریخی اندیشه سیاسی یهود»، *پژوهه صهیونیست*، جلد ۲، تهران، مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱.
- طلایی، حسن، «پیشینه ظروف سفالین لوله‌دار و مهاجرت آریایی‌ها»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۱۷، ۱۳۷۴، ص ۹-۱۵.
- _____، «پویایی فرهنگی در باستان‌شناسی ایران»، *یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش*، ۱۳۷۳، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶، ص ۲۵۹-۲۶۶.
- عبدی، کامیار، «صد و سی سال حفاری در شوش»، *میراث فرهنگی: ویژه‌نامه نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران شوش*، ۱۳۷۳، شماره ۱۲، ص ۸۷-۱۰۵.
- _____، «مروری بر اندیشه‌های باستان‌شناسی در دهه‌های اخیر»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۲۴ و ۲۳، ۱۳۷۸، ص ۳۱-۱۴.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله، *تهران ۳۲۰۰ ساله: براساس کاوش‌های باستان‌شناسی*، تهران، نشر فضا، ۱۳۷۰.
- _____، «زرگری و فلزکاری و سفال‌گری در آثار مارلیک»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۱۸، ۱۳۷۴، الف، ص ۳۸-۲۷.
- _____، «روایتی از کاوش‌های باستان‌شناسی در کوهپایه‌های گیلان شرقی»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۱۷، ۱۳۷۴، ب، ص ۳۳-۱۶.
- _____، «پدیده فرهنگی سفال خاکستری رنگ»، *یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش*، ۱۳۷۳، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶، ص ۳۱۸-۳۰۱.
- گلزاری، مسعود، «آثار و نقوش لولویی در کرمانشاهان»، *مارلیک*، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران، شماره ۲، ۱۳۵۶، ص ۱۱۸-۱۱۱.

- مجیدزاده، یوسف، «حفریات در تپه قبرستان سگزآباد»، *مارلیک*، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران، شماره ۲، ۱۳۵۶، ص ۷۲-۵۳.
- محمدی، روح‌الله، «یادداشتی بر سفال آلویی رنگ»، *مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسان جوان*، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- مصطفوی، سید محمد تقی، «کشف دو کتیبه داریوش بزرگ در آپادانا»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال ۱۱، اسفند ۱۳۳۵، ص ۷۷-۷۰.
- ملکزاده، مهرداد، «یادداشت‌های مادی ۱: جایگاه مادها در تاریخ ایران»، *گزارش‌های باستان‌شناسی*، جلد ۱، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶، ص ۱۸۶-۱۷۱.
- ملووان، ماکس، «گام‌های نخستین در باستان‌شناسی ایران»، *مارلیک*، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران، شماره ۱، ۱۳۵۱، ص ۴۱-۳۹.
- موسوی، علی، «ارنست هرتسفلد و تحول باستان‌شناسی در ایران: ۱۳۱۴-۱۳۰۴»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۷، شماره ۳۳، ۱۳۸۱، ص ۵۶-۴۵.
- نگهبان، عزت‌الله، «مهرهای مارلیک»، *مارلیک*، نشریه مؤسسه و گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران، شماره ۲، ۱۳۵۶، ص ۳۲-۱.
- _____، *ظروف فلزی مارلیک*، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۶۸.
- _____، *مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران*، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۶.
- Ajourloo, B. et al, *Report of Recent Archaeological Survey & Excavations in Qazvin Plain, Iran*, Paper presented at 4ICAANE, Berlin, Berlin Free University, Henry Ford Bau, 2004.
- Anderson, B., *Imaginable Communities*, London: Verrso, Revised (ed.), 1991, p.163-185.
- Arnold, B., "The Past as Propaganda: Totalitarian Archaeology in Nazi Germany", *Contemporary Archaeology in the Theory: A Reader*, R. W. Preucel & Ian Hodder (eds.), Oxford: Blackwell, 1999, p. 549-570.
- Atkinson, J. A. et al., *Nationalism & Archaeology: Scottish Archaeological Forum*, 1996, Glasgow: Curthine.
- Bahn, P & C. Renfrew, *Archaeology: Theories, Method & Practice*, 3rd ed., London: Thames & Hudson, 2000.
- Binford, L. & S. Binford (eds.), *New Perspective in Archaeology*, Chicago: Adeline Publishing, 1968.
- Chapman, J., "Social Archaeology", *Archaeological Method & Practice: An Encyclopedia*, L. Ellis (ed.), Newyork: Garland Publishing, Inc. 2000, p. 570-577.
- Crawford, V., "Beside the Kara Su ", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, Vol. 22, 1963, p. 263-273.
- Diaz-Andreu, M. & T. Champion, *Nationalism & Archaeology in Europe*, Westview: Bolder, Co., 1996.
- Dietler, M., "Our Ancestors, the Gauls: Archaeology, Ethnic Nationalism & the Manipulation of Celtic Identity in Modern Europe", *American Anthropologist*, Vol. 96, 1994, p. 584-605.
- Graves-Brown, P. et al. (eds.), *Cultural Identity & Archaeology in the Construction of Europe Communities*, London: Routledge, 1996.
- Hamilakis, Y. & E. Yalouri, "Antiquities as Symbolic Capital in Modern Greek Society", *Antiquity*, Vol. 70, 1996, p.117-129.
- Hamilakis, Y., "Through the Looking Glass: Nationalism, Archaeology & the Politics of Identity", *Antiquity*, Vol. 70, 1996, p. 975-978.
- Kohl, P. L. & C. Fawcett (eds.), *Nationalism, Politics & the Practice of Archaeology*, Cambridge University Press, 1995.
- Kohl, P. L. & J. A. Preze, Gollan, "Religion, Politics & Prehistory", *Current Anthropology*, Vol.43, No. 4, 2002, p. 561-586.



- Kohl, P. L., "Nationalism, Politics & the Practice of Archaeology in Soviet Transcaucasia", *Journal of European Archaeology*, Vol. 1, 1993, p. 181-188.
- Kohl, P. L., "Nationalism & Archaeology: On the Constructing of Nations & the Reconstruction of the Remote Past", *Annual Reviews of Anthropology*, Vol. 27, 1998, p. 223-240.
- Kristiansen, K., "The Strength of the Past & Its Great Might: an Essay on the Use of the Past", *Journal of European Archaeology*, Vol. 1, 1993, p. 3-32.
- Majidzadeh, Y., *The Early Prehistoric Cultures of the Central Plateau of Iran: an Archaeological History of Its Development During the Fifth & Fourth Millennium BC* Unpublished Ph.D. Thesis, Department of Near Eastern Language & Civilizations, University of Chicago, 1976.
- Majidzadeh, Y., "Ozbaki Historical Site: 9000 Years of Civilization", *Gardeshgary*, Vol. 3, No. 9, 2001, p. 11-17.
- McCann, W., "Volk & Germanentum: the Presentation of the past in Nazi Germany", *The Politics of the Past*, P. Cathercole & D. Lowenthal (eds.), London: Unwin Hyman, 1990, p. 74-88.
- Muscarella, O. W., "The Pope & the Bitter Fanatic", *The Iranian World: Essays on Iranian Art & Archaeology: Presented to Ezat O Negahban*, A. Alizadeh et. Al. (eds.), Tehran: Iran University Press, 1999, p. 5-13.
- Mytol, Å (ed.), *Encyclopedia of Nationalism*, 2 Vols, London: Academic Press, Inc., 2001.
- Patterson, T.C., *Towards A Social History of Archaeology in United States*, Harcourt Brace: Orlando, FL, 1995.
- Pluciennik, M., "Archaeology, Archaeologists & Europe", *Antiquity*, Vol.72, 1998, p. 816-824.
- Shanks, M. & C. Tilley, *Social Theory & Archaeology*, Cambridge University Press, 1987a.
- _____, *Reconstructing Archaeology: Theory & Method*, Cambridge University Press, 1987b.
- Shaw, I. & R. Jameson. "Culture-History", *A Dictionary of Archaeology*, I. Shaw & R. Jameson (eds.), London: Blackwell Publishing, 2002, p. 185-186.
- Trigger, B., *A History of Archaeological Thought*, Cambridge University Press, 1989.
- _____, "Alternative Archaeologies: Nationalist, Colonialist, Imperialist", *Contemporary Archaeology in the Theory: A Reader*, R. W. Preucel & Ian Hodder (eds.), Oxford: Blackwell, 1999, p. 615-632.
- Tusi, M., "The Notion of Craft Specialization & Its Representation in the Archaeological Record of Early States in the Turanian Basin", *Marxist Perspective in Archaeology*, M. Spriggs (ed.), Cambridge University Press, 1984, p. 22-52.
- Young, T. C. Jr., "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C", *Iran*, Vol. 3, 1965, p. 53-85.
- Young, T. C. Jr., "The Iranian Migration into the Zagros", *Iran*, Vol. 5, 1967, p. 11-34.
- Young, T. C. Jr., "Early Iron Age Iran Revisited Preliminary Suggestion For the Re- Analysis of Old Constructs", *De L' Indus aux Balkans, Recueil Jean Deshayes*, Paris, 1985, p. 361-378.